

بهشتی بر فراز کوهسار (۱)

حجّه الاسلام امیر غنوی

کوههای بلندی که سر در میان ابرها کشیده اند، قله هاشان فراسوی دید ماست و از اوج آن ها، جز به تخمین، نمی توان سخن گفت. ارائه سیمایی از اندیشه بلند مرحوم صفایی و ترسیم دقیق آن، کاری است که راقم این سطور از عهده خود بیرون می بیند. وعی، ضبط و دقت (۲) سه ویژگی است که حامل و ناقل این تفکر بدان نیاز دارد تا با وعی، مجموعه حرف ها را در کنار یکدیگر ببیند و با دقت، گرفتار مشابَهت ها نشده و تفاوت ها را لحاظ کند و با ضبط، آن چه را دریافته از دست ندهد. من اگر چه هیچ یک از این سه را در خود نمی یابم اما حق سال ها مصاحبت و استفاده و همچنین احساس نیاز نسل عاصی امروز به این تفکر که همچنان در غربت مانده، مرا وادار به گفتگو می کند.

بدون تردید مهمترین نکته در اندیشه استاد، تلقی خاص او از دین و جایگاه آن بود. او آدمی را در مجموعه ای از روابط می دید که با خود و دیگران و هستی دارد. ربط هایی که با یکدیگر نیز مربوطند و ارتباطات مضاعف را شکل می دهند و انسان را در مجموعه ای در هم تنیده از روابط، تنها می گذارند. تازه این ها ارتباطات قطعی و حتمی است؛ ارتباطات محتمل و نامحتمل با عوالم دیگر، چنان بر این پیچیدگی می افزایند که گام برداشتن جز به نور وحی ممکن نخواهد بود. گفتم نمی توان گام برداشت شاید بگویی که پس چگونه گام برداشته و بر میدارند؟ سخن در این است که حرکت عاقلانه و در نظر گرفتن همه نتایج و آثار، جز با اشاره خدای مهربانی که بر همه این روابط محیط است، ممکن نیست و نمی توان با کورسوی عقل و فکر و غریزه در تاریکی این جنگل پر رمز و راز، سفری بی خطر و پر غنیمت را توقع کرد.

در این نگاه، وحی و اشارت الهی یک ضرورت است ضرورتی بالاتر و پیشتر از هر حرکت، حتی نفس کشیدن. وحی و دین، راهی در کنار سایر راههای عقلایی نیست، تا سخن از مقایسه و برتری آن بگوییم. دین تنها راه ممکن است. دین است که می تواند به من بیاموزد که چگونه زندگی کنم و چگونه بمیرم تا بیشترین بهره و باروری را در این عالم و عوالم دیگری که در انتظار من هستند، ببرم. تنها تکیه گاه عالم اوست که چشم دوختن به دیگران، دل بستن به سراب است و تکیه کردن بر موج آب.

در این تلقی، نیاز به وحی در هر گام و هر اقدام، لمس می شود. اینکه چگونه برخیزم و بنشینم و بیندیشم، چه بگویم، چه بخورم و چطور به بستر روم و اینکه چگونه با افراد و اقوام مواجه شوم همه را باید از او پرسید. بحث «دین حداقل» و «دین حد اکثر» معنایی ندارد چرا که همه چیز را باید از او آموخت. آری، آن جا که او، ما را به خود حواله داد و امر و نهی نکرد می توانیم به خود بسندگی قائل شویم و به سیر عقلی و عقلایی روی بیاوریم و در این محدوده با رعایت اهداف و مقاصد دین و با بهره گیری از مبانی دینی و با توجه به شرایط، به تقنین و تشریح اقدام کنیم.

درکِ ضرورتِ دین در این راه گسترده، به این نتیجه می‌انجامد که دین خدا را عریان نبینیم تا کلاهی از فلسفه یونان، تن پوشی از عرفان هند و کفشی از اخلاق ارسطویی به او بیخشیم و یا او را کنار فلسفه و علم بنشانیم. دین آمده است تا کوتاهی همه این‌ها را جبران کند و برای‌ن‌ها بیخشد و به باروری برساند.

راهگشایی دین اسلام اختصاص به دوره رسول خدا ندارد و هر چه تا روز قیامت محتاج آنیم در بیان معصومین آمده است. خدا و رسول و امام به همه این‌ها احاطه دارند گرچه بر فراز منبر مدینه باشد یا در محراب کوفه و یا خلوت منزلی، تمامی نیازهای ما را می‌بینند و سخن می‌گویند. بیانشان بر اینهمه ناظر است. درست است که در صدر اول، شبهه‌ها و سوال‌ها در حد ساده‌ای مطرح‌اند ولی جواب‌های قرآن و روایات به گونه‌ای است که نه فقط برای آن دوره جوابگو و روشنی‌بخشند بلکه به دوره مسلح شدن شبهات و سؤالات بیهوده فلسفه در سده‌های بعد و همچنین عصر ما که هنگامه نظام‌های فکری و ایدئولوژی‌هاست، نظر دارد.

این سیر فکری منجر به تامل استاد در بحث نظام‌ها و ارائه نظریات بدیع در این خصوص شد. از دید او دین نه تنها در برگیرنده معارف و عقائد و اخلاق و احکام هست بلکه برای هر یک از عرصه‌های حیات، «نظامی هماهنگ» عرضه می‌کند. این نظام‌ها هستند که ارتباطات احکام و جایگاه آن‌ها را نشان می‌دهند. اسلام نه فقط واجد دستورات اقتصادی و تربیتی و سیاسی و... هست بلکه نظام‌های اقتصادی و تربیتی و سیاسی و... را ارائه می‌کند. امر و نهی‌ها در این سازمان‌های فکری هماهنگ، مفهوم‌تر می‌شوند و جایگاه خود را می‌یابند و ارتباطاتشان مشخص می‌شود.

نظام‌های اسلامی به ترتیب منطقی عبارتند از:

نظام فکری، عرفانی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، جزایی و قضایی. این نظام‌ها همه عرصه‌های حیات را پوشش می‌دهند و راه را روشن می‌کنند. او در هیچ یک از این عرصه‌ها دین را محتاج دیگران و وامدار این و آن نمی‌داند. در نظام فکری، شروع تفکر دینی از مباحثی، چون بحث وجود و یا بحث امکان‌شناخت و اثبات عالم خارج نیست. دین، از حضوریات آغاز می‌کند و از دو جهنم دره سفسطه و ایده‌آلیسم بر کنار می‌ماند. در این شروع، دین کلید‌هایی تازه برای تفکر عرضه می‌کند. تفکر در قدر و اندازه‌های انسان، تفکر در استعداد‌های او و ...

تمامی معارف اساسی در خصوص توحید و معاد و رسالت و امامت بر همین پایه استوار می‌شوند و به اثبات می‌رسند. این فلسفه، محدود به اهل معقول نیست که با آدم‌های طبیعی و اُمی نیز شروع می‌کند و به مقصد می‌رسد.

این تفکر از تجرید و انتزاع به دور است و با احساس و شور آدمی، و با عمل و رفتار او رابطه‌ای نزدیکتر دارد و این فلسفه به راحتی زمینه‌ساز عرفان و اخلاق و فقه است. درک عمق نیازها و عظمت استعدادها و وسعت راه، التهاب و بی‌قراری را نتیجه می‌دهد و اشتیاق به رفتن را به ارمغان می‌آورد. با آشنایی با جمال و جلال حق و شناخت زیبایی، محبت و رفاقت او، عشق به خدا شعله می‌کشد و با درک زیبایی و ضرورت معاد، اشتیاق به مرگ جوانه می‌زند. وقتی عشق به خدا و اشتیاق به آخرت در دلی روید عمل و

حرکت، میوه طبیعی این رویش خواهند بود و فقه که ادب حضور در نزد معشوق را می آموزد و ابزار های کشت آخرت را به دست می دهد، دیگر سنگینی نداشته و احکام فقهی شیرین و گوارا خواهند بود.

در نگاه استاد، عرفان و سیر و سلوک اسلامی نیز وضعیتی تازه می یابد. از یک سو تفاوت های آن با تصوف های خانقاهی و خراباتی مورد تاکید قرار می گیرد. تفاوت هایی که در مبانی و اهداف سلوک عارفانه و صوفیانه وجود دارد و به اختلاف در شیوه ها و روش ها می انجامد. سلوک با سکوت و تامل آغاز می شود. این درنگ و تامل برای بیرون آمدن از جریان حرکت غریزی و برای زمینه سازی انتخاب آگاهانه انسان است. این نقطه شروع سیر و نطفه حدوث تولدی تازه است. تامل در خود و مسیری که تحت حاکمیت نفس و شیطان و خلق و دنیا طی می کنیم زمینه ساز سنجش میان اهداف و راهها و انتخاب است. با انتخاب هدف و راه، تلاش برای هجرت از وضع موجود به وضع مطلوب و درگیری و جهاد برای رفع موانع آغاز می شود، و این تازه اول راه عشق است.

با قوت گرفتن عشق و اشتیاق سالک، ابتلاء او سنگین تر می شود. ریزش الطاف خفیه حق، همراه با افزایش ایمان فزونی می گیرد. (۳) تا آدمی را متوجه کند که دنیا معبر است نه مقصد تا دل نبندد و با شهود ضعف و عجز خویش، به توکل و توسل به او محتاج شود و با او پیوندی نزدیکتر برقرار کند.

بارش بلاء به تناسب عطش ایمان شدت می یابد تا شهود عجز و اضطراب، تداوم یابد و چاره ای جز تسلیم و تفویض و جز اعتصام (۴) مدام باقی نماند.

اینجاست که به صراط می رسیم، به راهی که او عهده دار آن است (۵) و با پای او، به همراه او، به سوی او می توان رفت.

در این سلوک، هدف، تسلط و تسخیر و شهود نیست و روش ها از ذوق و ابتکار بر نمی خیزند. هدف، رشد هماهنگ استعداد های انسان و حرکت به سوی اوست. راه این سیر را او خود می آموزد. سلوک دینی بر این پندار استوار شده که هستی با سلوک آدمی همساز گشته و او می تواند با آغاز سیر، از حادثه ها و صحنه ها درس بگیرد و از بلاها مرکب سلوک بسازد.

مرکب اصلی سلوک، بلاست نه عبادت و عمل سالک. عابد و عامل، منتظر نتیجه کار خودند و متوقع و مغرور به عمل خویش. ولی سالک مبتلی جز شکستگی و انکسار و جز توکل و افتقار چیزی ندارد.

این خط فکری در تبیین نظام اخلاقی اسلام جلوه ای تازه دارد. استاد، در انسان شناسی، دیدگاهی ویژه و برداشتی ممتاز از قرآن داشت. او عمده ترین امتیاز انسان از سایر حیوانات را نحوه ترکیب او می دانست. ترکیب خاصی از غرائز و فکر و سنجش که برای انسان، آزادی و خود آگاهی و ... را به ارمغان آورده است. این ترکیب خاص و «تقویم احسن» این امکان را به وجود می آورد که آدمی با آن که در ابتدای تولد در پایین ترین سطح توانایی است اسفل السافلین (۶) گوی سبقت از سایر حیوانات برآید و سر از افلاک بیرون کشد. این تحلیل از انسان و توانایی های او در نظام اخلاقی، نتیجه ای مهم را به دنبال می آورد و آن بحث لطیف تبدیل است.

ترکیب انسان این امکان را به او می دهد که با تغییر در شناخت و احساس و رفتار، خلق و خوی های خود را تبدیل کند و بدی هایش به خوبی بدل شود. بخل، با مشاهده بازار وسیع آخرت و توجه به نیازهای پس از مرگ با سخاوت و ریختن و پر کشیدن جای خود را عوض می کند و ترس با ورع، زودرنجی با انقطاع و ... جابجا شوند.

این تلقی از انسان ظرافت ها و لطافت های بسیاری را در نظام تربیتی اسلام نمودار می کند. اگر چه در ترکیب منطقی، نظام تربیتی، اولین نظام نیست و پایه ها و مبادی آن از نظام فکری، عرفانی و اخلاقی تغذیه می کند اما در تحقق خارجی تربیت، مقدم بر همه نظام های دیگر است. دین با رسول آغاز می شود و رسول خدا با اعمال روش های تربیت اسلامی، فلسفه و عرفان و اخلاق و فقه اسلامی را در فکر و احساس و عاطفه و خصلت ها و خوی ها و رفتارهای مومنین پی ریزی کرده و پرورش می دهد. رسول خدا با جریانی که ایجاد می کند تحول در اعتقادات و اهداف را به وجود می آورد و بر این اساس، شکل و شیوه و روش تازه ای در تمامی عرصه های عمل فردی و اجتماعی به دست می آید. این به معنای ایجاد نظام های مختلف فردی و اجتماعی (از فکری و عرفانی و اخلاقی تا سیاسی و اقتصادی و حقوقی) است و چه بسیار فاصله است میان طرح و ارائه تجریدی نظام های فردی و اجتماعی تا ایجاد و تحقق بخشیدن به آن ها.

رسول خدا، خود به سراغ افراد می رود و با زمینه سازی ها و پاکسازی ها به طرح سوال (۷) و راه انداختن فکر می پردازد اما تفکر در چه؟ او خصوصاً بر حضوریات و تاملات و مشاهدات باطنی افراد تکیه می کند و مایه ها و مواد تفکر را از این حوزه اخذ می کند و با نحوه برخورد و شیوه پرسش و پاسخ، نه تنها ذهن ها را متوجه سوالات اصلی و اساسی می کند بلکه روش تفکر را نیز می آموزد. با بینات رسول، آدمی از تاریکی های بیرون می آید (۸) با خود و هستی و نقش خویش در آن آشنا می شود، راه را می بیند و راهنماها را می شناسد.

در این روشنی و وضوح است که مردم می توانند بسنجند و پس از سنجش و تعقل انتخاب کنند یا با رسول همراه شوند و یا از یافته هایشان چشم پوشند و بمانند و بسوزند.

آن ها که به رسول می پیوندند و در کنار او به کتاب و به موازین می رسند یعنی هم دستورات و احکام را می آموزند و هم جایگاه هر حکم را می شناسند. هدف از همه این جریان، این است که مردم بر پایه قسط و برای تحقق قسط بپا خیزند.

استاد صفایی در این آیه بر چند نکته تاکید می کرد: اول این که مطلوب، به پا خاستن خود مردم است. همه زمینه سازی ها و حرف ها برای این است که اینان به خواست خود برخیزند نه این که با تبلیغ و تحمیل و تحمیق به پا داشته شوند. هدف، تحقق قسط نیست بلکه قیام به قسط است. اگر قسط بدون این قیام محقق شود چیزی به دست نیامده است و اگر قیام به قسط شده ولی هنوز قسط تحقق نیافته چیزی از کف نرفته و تمامی مقصود حاصل گشته است. آن چه در همه نظام های فردی و اجتماعی اسلام مطلوب اصلی است تحقق این قیام است. برخاستن از سر عادت ها و غریزه و شهوت ها و پرداختن به قسط. اما قسط چیست؟ قسط نه به معنای عدالت اجتماعی است نه مساوی با عدل، که قسط در برابر جور است و عدل در برابر ظلم. (۹) قسط ظریف تر از عدل است که اگر سهم و حق کسی را ولو با رضایت او به غیر ذی حقی بدهی، جور و وزیدی گرچه ظالم نیستی. قسط، رعایت این حقوق است. حق پدر و مادر، حق معلم، حق حاکم، حق رعیت، حق چشم و گوش و ... و همه آن چه در رساله حقوق آمده است.

قسط در هر حوزه، بر پایه حقوق تطبیق می شود. در ارتباط با اشیاء و با خود و با دیگران هر کدام به گونه ای و شکلی. اما همه جا وجود حقوق پیش فرض این تطبیق است.

استاد در برابر آن ها که جامعه دینی و حکومت دینی را بی معنی دانسته و سخن از جامعه دینداران و حکومت متدینین می رانند، سلسله بحث های عمیقی را در سخنرانی های محرم مطرح کرد (۱۰) و از سیر تفکر دینی تا جامعه دینی و از جامعه دینی تا حکومت دینی سخن گفت و نشان داد که تفکر دینی حتی در حد اعتقاد به توحید، می تواند جامعه ای با ویژگی ها و روابط خاص خود ایجاد کند و این جامعه، می تواند حکومتی با جلوه خاص و منبعث از آن اعتقاد را در همه روابط داخلی و خارجی نتیجه دهد. دین در ابتدایی ترین اشکالش در جامعه و نهاد های آن و روابط حاکم بر آن ها نقشی اساسی داشته و در عالی ترین اشکال آن، همه ابعاد وجودی انسان را پوشش داده و برای همه جنبه های فکری و روحی و اجتماعی و ... طرح جامع ارائه داده و مهره های کارآمد ساخته و عمیق ترین اثر را گذاشته است.

در آغاز این نکته آمد که ارائه سیمایی جامع از اندیشه سترگ استاد صفایی از عهده من بیرون و از حوصله این بحث خارج است. اما اگر بخواهم از مهمترین ویژگی ها و توانایی های او گفتگو کنم باید به برخورد شیرین و عمیق و خاضعانه او با قرآن و سنت و برداشت های بسیار لطیف و کاملاً مستند او اشاره ای ولو گذرا داشته باشم. او در این برخورد، به تعبیر خود، به کودکی می ماند که گوهری را در میان خاک گم کرده است. چنان با دقت در کلمه کلمه آیه و روایت و حتی حالات و شرایط نقل شده، تامل می کرد و از هر زاویه، گوهری بیرون می کشید که حیرت آور و شوق انگیز بود. به انتقاد ها، به دقت گوش می داد تا که گوهر به کف آمده اش در زیر محسوسات، عیار خرد را نشان دهد. می خواند و می گریست، می خواند و پر می کشید، وه، که چه عاشقانه و مشتاقانه می خواند.

او با اعتقاد به استناد ترتیب سوره ها و آیه های قرآن به امر رسول خدا، سخت در این تنظیم حکیمانه می اندیشید. در تفسیر و برداشتن پرده از چهره زیبای وحی، به ترتیب کلمه ها و ترکیب ها و به شروع و ختم آیه، به ترتیب و نظم آیه ها و روال آغاز و پایان سوره و پیام کلی سوره می پرداخت و دامن دامن، گوهر به ارمغان می آورد و سخاوتمندانه می بخشید. کم نبودند و نیستند کسانی که این گوهر ها را به نام خود کرده و می فروختند و اعتبار و جاهتی به کف می آوردند و او با وقوف و توجه، به این ها نیز می بخشید که شاید بدین گونه دیگران بهره مند شوند که آخر، او این بهره ها را از خود نمی دانست و به خود منتسب نمی کرد و خود را مالک نمی دید.

مرحوم استاد صفایی با چنین اعتقاد و از چنین پایگاهی به مباحث «هرمنوتیک» و شبهاتی که امروزه در برابر تفسیر متون قرار دارد، می پرداخت. قدمت متون وحی، مشکل تفاوت میان افق مفسر و افق متن را به دنبال نمی آورد. چرا که آیات و روایات، با توجه به احاطه شارع بر دوره ها و شرایط مختلف و احاطه او بر زبان، برای تمامی این دوره ها صادر شده اند و همه فراز و نشیب ها و اختلافات و اتفاق ها، مورد توجه بوده اند. در استناد به کلام الهی جز به ظهورات تکیه نمی کرد و به ذوق های بی استناد اعتنایی نداشت. تفسیر های عرفانی، فلسفی، علمی و ... از قرآن را بر نمی تافت مگر آن که در برداشت، به ظهوری متکی می بودند، چرا که بر این اعتقاد بود که قرآن و روایات هر آن چه که ما نیاز داشته ایم، در جای خود گفته اند و به خاطر استعجال ما نمی توان با تحمیل، بیانی را

رنگ فلسفی یا عرفانی ی... داد و این بیان رنگین را به خدا و کلام او منتسب کرد. این کلام را از او مکرر می شنیدید که هر چه در کلام غیر او، درنگ می کنی و تیز می نگری ضعف ها و ناهماهنگی های بیشتری می بینی و هر چه در وحی، به تامل می نشینی و می پرس... و گ... و ش... می کنی به اعماق ناشناخته ای سیر می کنی و شیرینی های تازه ای را می چشی.

زندگی علمی و عملی استاد فقید، قابل تفکیک نیست. اگر مدتی با او می زیستی، می دیدی که زندگی همه ورد و زمزمه ای واحد بود. این زمزمه ها را در درسش، در جنگ و صلحش و حتی در خنده هایش می یافتی. اگر چه در میان ما بود ولی با ما نبود. سخت مشتاق مرگ و رفتن بود. از مرگ چنان با اشتیاق می گفت، که زندانی از زمان آزادی خود می گوید. زندگی مضمون آخرین سخنرانی های محرمش بود. در آخرین محرم، از احیاء امر گفتگو می کرد و از این روایت که رحم الله امرء احیی امرنا. «امر» چه در معنای دستور و چه به معنای حکومت، می تواند در این روایت مراد باشد. زنده کردن دستورات و محقق کردن حکومت آن ها، هر دو مطلوب است. اما احیاء امر چگونه رخ می دهد. او به زیبایی و با تکیه بر روایات این باب توضیح می داد که احیاء امر چه مقدماتی را می طلبد. چه زمینه هایی باید در محیی فراهم شود و چگونه می توان از تعلیم ها، از ملاقات ها، از گفتگوها و نشست و برخاست ها، مقدمه ای برای زنده کردن حکم و حکومت الهی ساخت و به همه این ها جهت داد. زندگی صفایی، خود مصداق بارزی برای یک سو شدن همه کارها برای چنین احیائی بود. اگر به تدریس می نشست و یا به تفریح می رفت، این جهت گیری و جهت دهی را در کلامش و رفتارش حس می کردیم.

تنوع غریبی در معاشرین او بود از کاسب تا فیلمساز، از نویسنده و شاعر تا قصاب و پسر فراری همسایه، هر یک به تناسب نیازهایشان بر سر سفره اخلاق او می نشستند و از محبت و حوصله و کلام نافذش بهره بر می گرفتند.

این تنوع را در روز تشییع او مشاهده می کردی و آن محبت ها و احسان ها را در چشم های به جوش آمده و طاقت های طاق شده می دیدی. نرمی و محبت او شاخه هایش را بسیار کرده (۱۱) و احسان و انفاق هایش، سنبله های پر باری از دوستان و همراهان را به او بخشیده بود. (۱۲)

سخاوت او متفاوت بود. در حالی که خود و خانواده اش به اقل ما یحتاج، اکتفاء می کردند، دست بخشنده اش از حرکت نمی ایستاد. تا آخرین روزها دائماً به استقراض و رفع حوائج دیگران مشغول بود و خود را نه فقط در حد امکانات حاضر، بلکه به اندازه اعتبار و امکان... ان اس... تقراض، م... س... می دانست.

سخاوت علمی او زیبایی دیگری داشت. اگر به نکته ای دست می یافت و لطیفه ای از کلام معصومین به ذهنش می رسید لحظه ای در انتقال آن به دیگران درنگ نمی کرد. یافته های علمی او به نام بسیاری سند خورد و برای بسیاری اعتبار آفرید ولی او به این ها بی اعتنا بود و به انتقال معارف اهل بیت ولو به این شکل، راضی.

چنان بی تکلف بود که در کنارش هیچ بار و فشاری را به خود نمی دیدی. به راحتی، نه، با خوشحالی، انتقاد را می شنید. گاه چنان سریع می پذیرفت و حرف یا رفتار خود را تغییر می داد که حیرت آورد بود. بحث با او پر فایده بود؛ خوب می شنید، دقیق نقد می کرد، با دید جامع و با توجه تام به مبانی دینی و با فکری خلاق، طرح ها و حرف های تازه و بدیع، عرضه می کرد و با این همه آماده پذیرش انتقاد نیز بود.

به دوستان و معاشین، به میزان سعیشان در حاجات مومنین و پای بندیشان به دین، ارزش می داد و اعتنا می کرد. گاه در جمع، به کسی میسپاردان می داد و حرمت می نهاد، کسه دیگسران بسه او وقعسی نمی نهادند. اگر پرس و جو می کردی به همین ملاک و میزان، می رسیدی. عناوین و اعتبارات و امکانات افراد در این میان به حساب نمی آمد.

در برخورد ها مراقب بود تا در دل دوستان، چنان بزرگ نشود که مانعی در برابر استقلال شخصیت و تفکر آنان باشد. بسیاری از شوخی ها و مزاح ها و یا بی اعتنائی ها و جدایی ها و حتی برخوردها و درگیری های او در این جهت بود و این را تنها کسانی که از نزدیک با مشی و روش او آشنا بودند در می یافتند و جهت و هدف این برخوردها را که گاه عجیب می نمود، می فهمیدند.

بگذار کلام را با این آیه تمام کنم که مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبتاً من انفسهم کمثل جنه بربوه اصابها و ابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها و ابل فطل والله بما تعملون بصیر. (۱۳) مثل آن ها که در جستجوی رضایت خدا و برای تثبیت خویش، اموالشان را انفاق می کنند، چون مثل بهشتی بر فراز کوهسار است. باران تندی باریده، پس دو برابر بار داده اند پس اگر باران تند بر آنان نبارد، شبمی کافی است و خدا بدانچه می کنید بیناست.

اشتیاق به دوست و جستجوی رضای او و ثبات و آرامش را در حالات و رفتارش می دیدیم. به واقع بهشتی بود بر فراز کوهسار، بدون بارش و ریزش امکانات نیز، لطافت روحی و نزدیکی و انسش با خدا، او را توان باروری می داد. خدایش رحمت کناد که با دستی خالی و به دور از هر گونه همراهی آغاز کرد و تهمت دشمنان و جفای بزرگان و نامردی دوستان و ناتوانی یاران، او را از راه باز نداشت، و رفت، در حالی که مسوولیت خود را به پایان رسانده بود، حرف ها را گفته و حاملان آن را ساخته بود. بر او افسوسی نیست، افسوس بر ما که در عصری و در برابر نسلی که به امثال او سخت محتاجند به هزار و یک بهانه و عذر، از او بهره نبردیم و تا بود قدر او را نشناختیم و پس از رفتن نیز از او تقدیری نکردیم.

۱- ... کمثل جنه بربوه (بقره ۲۵۶)

۲- کتاب انسان در دو فصل. تالیف مرحوم استاد.

۳- من کثر ایمانه کثر بلائه

۴- من يعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم

۵- ان صراطی علی مستقیم

۶- سوره تین

۷- این تذهیبون. الا تتقون. اترکون فی ما هیئنا آمنین...؟

۸- لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتب و المیزان

۹- یملاء الله الراض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً.

۱۰- سخنرانی های محرم سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸

۱۱- من لان عوده کثر اغصانه (نهج البلاغه حکمت ۲۱۰)

۱۲- سوره بقره آیه ۲۶۲

۱۳ - سوره بقره آیه ۲۶۵